



**دعوتی برای سفر در مرزهای ذهن**

سفر همیشه تنها جابه‌جایی از نقطه‌ای به نقطه‌ای دیگر نیست؛ گاه پلی است میان تجربه و اندیشه، میان آنچه می‌بینیم و آنچه درباره جهان می‌اندیشیم. همین پیوند ظریف بود که مرا به‌سراغ گفت‌وگو با امیلی تامس، فیلسوف بریتانیایی و نویسنده کتاب «معنای سفر»



**محمد جواد استادی |** در سال‌های اخیر، کمتر کتابی در حوزه فلسفه توانسته است به اندازه «معنای سفر» مرزهای میان دانشگاه و زندگی روزمره را جابه‌جا کند. این کتاب نوشته امیلی تامس، استاد فلسفه در دانشگاه دورهام، اثری است که نشان می‌دهد فلسفه می‌تواند نه‌تنها در کلاس درس که در جاده‌ها، فرودگاه‌ها و حتی در کشتی‌های اکتشافی هم زاده شود. او در این کتاب، سفری فکری را روایت می‌کند که از قرن شانزدهم آغاز می‌شود و تا پرسش‌های اخلاقی و زیست‌محیطی عصر ما ادامه می‌یابد؛ از رنه دکارت و جان لاک گرفته تا دغدغه‌های معاصر درباره سفر هوایی و تغییرات اقلیمی. این کتاب در ایران نیز با استقبال کم‌نظیری مواجه شده و ترجمه‌های متعددی از آن منتشر شده است؛ از جمله ترجمه نرگس شفاف که نشر ثالث آن را عرضه کرده، ترجمه ایمان خدافرد از سوی انتشارات ترجمان و نسخه‌هایی که به همت مترجمان و ناشران دیگر منتشر شده‌اند. این تکثر ترجمه‌ها تنها یک نشانه دارد: موضوع و لحن کتاب توانسته است فراتر از مرزهای زبانی، در دل و ذهن خوانندگان ایرانی جا باز کند.

■ **اما چرا این کتاب و چرا این نویسنده؟**

تامس، برخلاف بسیاری از فیلسوفان که جهان را از پشت میز مطالعه می‌شناسند، خود مسافری پرشور است. تجربه‌های شخصی‌اش از سفر، نه به‌عنوان تزیین متن که به‌عنوان منبعی برای اندیشیدن در تار و پود کتب تنیده شده‌اند. او به ما یادآوری می‌کند گاهی مهم‌ترین پرسش‌های فلسفی، نه در سکوت کتابخانه، بلکه وقتی که در یک شهر بیگانه راه خود را گم کرده‌ایم، یا در هیاهوی بازاری دورافتاده به دنبال مسیر بازگشت می‌گردیم، سر برمی‌آورند. انتخاب امیلی تامس برای گفت‌وگو، انتخاب کسی است که هم از سنت فلسفی آگاه است و هم از تجربه زیسته سفر. این ترکیب، برای مخاطب ایرانی که هم به تاریخ اندیشه و هم به تجربه فرهنگی و اجتماعی سفر علاقه‌مند است، جذابیتی دوچندان دارد. از سوی دیگر، پرسش‌های او درباره اخلاق سفر، مواجهه با «دیگری» و تأثیر فناوری بر معنای سفر، دقیقاً همان پرسش‌هایی است که امروز در جامعه ما نیز اهمیت دارند.

معنای سفر، کتابی است که سعی نمی‌کند پاسخ‌های نهایی بدهد، بلکه هنر آن در پرسش‌آفرینی است. وقتی تامس از این می‌گوید که فناوری‌های مدرن مانند تلفن همراه و اپلیکیشن‌های ترجمه، ما را در «پله راحتی» نگه می‌دارند و مانع از تجربه واقعی بیگانگی می‌شوند، بی‌اختیار از خود می‌پرسیم: آخرین باری که در یک سفر، واقعاً گم شدیم و مجبور شدیم مسیر را با پرسیدن از یک غریبه پیدا کنیم، کی بوده است؟ وقتی از تأثیر کربن پروازهای هوایی و اخلاق دیدن مکان‌هایی که در آستانه نابودی‌اند سخن می‌گویید، سؤال دیگری پیش می‌آید: آیا ما به سفر می‌رویم تا کشف کنیم، یا فقط می‌خواهیم «آخرین فرصت» را از دست ندهیم؟

تامس همچنین در کتابش، چهره‌های بزرگی را مرور می‌کند که هر کدام به شکلی خاص با سفر درگیر بوده‌اند؛ از دکارت که سفر را راهی برای به پرسش گرفتن پیش‌فرض‌های عمیق خود می‌دانست تا مارگارت اندیش که از سفرهایش الهام گرفت تا جهانی خیالی او پر از بدیل‌های سیاسی و علمی بسازد؛ اما این‌ها فقط نام و روایت نیستند، بلکه پنجره‌هایی‌اند به پرسش‌های عمیق‌تر: آیا دیدن جهان‌های دیگر ما را از محدودیت‌های ذهنی خود آزاد می‌کند یا فقط قالب‌های تازه‌ای برای همان محدودیت‌ها می‌سازد؟

در انتخاب این کتاب و نویسنده برای گفت‌وگو، نکته دیگری هم هست؛ تامس با صراحت می‌گوید سفر الزاماً تجربه‌ای خودشناسانه نیست و این تصور که هر سفر ما را به «یافتن خود» می‌رساند، شاید بیش از حد رمانتیک باشد. این رویکرد، گفت‌وگو را از دام کلیشه‌های همیشگی درباره «سفر و تغییر» بیرون می‌آورد و آن را به بحثی واقع‌بینانه و درعین‌حال عمیق بدل می‌کند. این گفت‌وگو می‌خواهد به پرسش‌هایی پاسخ دهد که در متن کتاب مطرح شده‌اند؛ اما همچنان باز می‌ماند.

■ **آیا در جهانی که سفر آسان‌تر و ارزان‌تر شده، هنوز می‌توان از «سفر فلسفی» سخن گفت؟ در عصر رسانه‌های اجتماعی، آیا تجربه سفر بیش از آنکه برای خود ما باشد، برای به اشتراک گذاشتن با دیگران طراحی نمی‌شود؟ و مهم‌تر از همه، اگر روزی بتوانیم به‌فضا سفر کنیم، این تجربه ما را به زمین و انسانیت‌مان نزدیک‌تر خواهد کرد یا دورتر؟** پاسخ‌های امیلی تامس، همان‌قدر که روشن‌گرند، محرک‌اند؛ شما را به این ترغیب می‌کنند که نه‌تنها به سفر بعدی‌تان، بلکه به شیوه نگاهتان به سفر و معنای آن بپنیدیشید. این گفت‌وگو، بیش از آنکه گزارشی از محتوای کتاب باشد، دعوتی است به ادامه مسیر؛ مسیری که با خواندن معنای سفر آغاز می‌شود و شاید در جایی دوردست، در شهری که هرگز نامش را نشنیده‌اید یا حتی در خیابانی آشنا اما با نگاهی تازه، ادامه پیدا کند. شاید همین را ماندگاری چنین کتاب‌هایی است: آن‌ها را می‌بندید، اما گفت‌وگو با خودتان تازه شروع می‌شود. آنچه در ادامه می‌خوانید گفت‌وگوی اختصاصی قدس با این استاد دانشگاه و نویسنده است.

■ **ایده اصلی کتاب چیست؟ چه چیزی شما را بر آن داشت**

کشانند. در جهانی که سفر اغلب به‌مصرف سریع تصاویر و تجربه‌های فوری تقلیل یافته، صدای کسی که سفر را از منظر فلسفی بازخوانی می‌کند، اهمیت ویژه‌ای دارد. گفت‌وگو با تامس فرصتی است برای طرح این پرسش که چگونه جاده‌ها، مرزها و مواجهه با دیگری می‌توانند مسیرهای ذهنی ما را تغییر دهند. این گفت‌وگو می‌خواهد در پیچه‌ای

باشد برای اندیشیدن به سفر به‌عنوان پدیده‌ای فرهنگی، اخلاقی و حتی وجودی؛ فرصتی برای بازتعریف معنای حرکت، دیدن و کشف، آن‌هم در روزگاری که فناوری و بحران‌های جهانی، شکل و معنای سفر را دگرگون کرده‌اند. انتخاب امیلی تامس برای این گفت‌وگو، انتخاب کسی است که هم اهل تأمل فلسفی است و هم تجربه زیسته سفر را

**گفت‌وگوی اختصاصی قدس با پروفسور امیلی تامس، فیلسوف بریتانیایی و نویسنده کتاب «معنای سفر»**

# وقتی فلسفه پا به جاده می‌گذارد



که درباره رابطه فلسفه و سفر بنویسید؟ سفر و فلسفه ممکن است در نگاه اول کاملاً متفاوت به نظر برسند؛ یکی مربوط به گزرنامه و هواپیماست و دیگری درباره کتاب‌های قطور و فیلسوفان ریش‌دار یونانی؛ اما این کتاب بر این باور است که سفر و فلسفه قرن‌هاست درگیر یک رابطه پنهان عاشقانه‌اند؛ سفر بر فلسفه تأثیر گذاشته و فلسفه نیز بر سفر تأثیر داشته است. سفر فلسفه را به پرسیدن پرسش‌های تازه‌ای واداشته است؛ پرسش‌هایی مانند اینکه آیا انسان‌ها در سراسر جهان دارای اندیشه‌های مشابهی هستند؟ یا طبیعتاً بکر چیست؟

در مقابل، فلسفه نیز بر شیوه‌های سفر تأثیر گذاشته است.

برای نمونه، ایده‌های فلسفی درباره فضا الهام‌بخش موجی از کهنوردی و گردشگری کوهستان در قرن هجدهم شد و اندیشه‌های هنری دیوید نورو درباره طبیعت بکر، مردم را به پیاده‌روی در دل طبیعت ترغیب کرد. من خواستم این کتاب را بنویسم؛ چون یک فیلسوف حرفه‌ای هستم که چندین سال از عمرم را در سفر گذرانده‌ام. زمانی که متوجه ارتباط میان این دو شدم، میل پیدا کردم که این رابطه را به‌درستی و به‌طور ژرف بررسی کنم.

■ **چرا مفهوم سفر در تاریخ فلسفه کمتر مورد توجه قرار گرفته است؟ شما چگونه به این موضوع در اثراتان پرداخته‌اید؟**

حق با شماس‌ت که مسائل فلسفی مربوط به سفر چندان مورد توجه قرار نگرفته‌اند؛ در این زمینه نه کتاب درسی وجود دارد و نه دوره‌های آموزشی یا دانشگاهی خاصی برگزار می‌شود. من در کتابم، به بررسی تاریخی رابطه میان فلسفه و سفر پرداخته‌ام؛ از آنچه «عصر اکتشافات» در قرن شانزدهم خوانده می‌شود آغاز کرده‌ام و این مسیر را تا زمان حال دنبال کرده‌ام. هدفم این بود که نشان دهم تعامل میان فلسفه و سفر رویدادهایی پراکنده و تصادفی نبوده، بلکه الگویی پیوسته و مداوم را شکل داده‌اند که همچنان نیز ادامه دارد.

■ **فیلسوفانی که در کتابتان از آن‌ها نام برده‌اید چگونه سفر را در اندیشه‌های خود ادغام کرده‌اند؟** برخی فیلسوفان شخصاً بسیار سفر کرده‌اند؛ مثلاً رنه دکارت، در مقام یک سرباز، به نقاط مختلف اروپای شرقی سفر کرد و بعدها، به‌عنوان یک متفکر، هر چند ماه یک‌بار محل زندگی‌اش را تغییر می‌داد. دکارت سفر را منبعی برای افکار نو می‌دانست و از آن برای به چالش کشیدن پیش‌فرض‌های استفاده می‌کرد که آن‌قدر ریشه‌دار بودند که در حالت عادی حتی به چشم نمی‌آمدند.

در مقابل، جان لاک که به دلایل سیاسی از انگلستان

که بر آن نشسته‌ام واقعی نباشد، یا حتی بدنم یک توهم باشد. دکارت استدلال می‌کند که تنها چیزی که می‌توانیم با اطمینان از آن سخن بگوییم این است که به‌نوعی وجود داریم.

در همین حال، مارگارت کاوندیش، فیلسوف انگلیسی، از تجربه‌های شخصی‌اش در سفرهای اروپایی بهره گرفت تا رمانی خیالی به نام جهان شعله‌ور (The Blazing World) خلق کند. او در این کتاب به بررسی جهان‌های ممکن دیگر می‌پردازد و شکل‌های جایگزین حکومت‌داری و شیوه‌های متفاوت علم‌ورزی را مطرح می‌کند. برای کاوندیش، سفر ابزاری است برای رهایی ذهن از محدودیت‌ها و گشودن افق‌های نو در اندیشه.

■ **در کتاب خود به سفرهای تاریخی فیلسوفان اشاره کرده‌اید. شرایط تاریخی و فرهنگی هر دوره چگونه بر تجربه سفر آن‌ها تأثیر گذاشته است؟**

سفر به کشوری مانند بلژیک یا چین در قرن شانزدهم، بسیار متفاوت از سفر به همان مکان‌ها در قرن بیستم بوده است و این تفاوت‌ها در جنبه‌های مختلفی نمایان می‌شود. در گذشته، چیزی به نام «سفر تفریحی» یا تعطیلات به معنای امروزی وجود نداشت؛ بیشتر مردم به دلایل ضروری سفر می‌کردند: برای جنگیدن، فرار از جنگ، تجارت یا زیارت.

اما از اواخر قرن هفدهم، سفرهای اختیاری و تفریحی رواج بیشتری یافت و مردم کم‌کم به مزایا و لذت‌های سفر اندیشیدند. در طول قرون بعدی، گردشگری سازمان‌یافته شکل گرفت و درنهایت به پدیده «توریسم انبوه» که امروز می‌شناسیم انجامید. سفر ایمن‌تر، سریع‌تر و ارزان‌تر شد و همه این تحولات بر تجربه سفر – چه برای فیلسوفان و چه برای دیگران – تأثیر گذاشت.

■ **آیا به نظر شما رابطه میان سفر و فلسفه در دوران معاصر تغییر کرده است؟ اگر چنین است، چگونه؟**

شاید بزرگ‌ترین تغییری که در دوران معاصر شاهد آن هستیم، ظهور نگرانی‌های فلسفی درباره تغییرات اقلیمی باشد؛ نگرانی‌هایی که همچون کوه یخی سربرآورده‌اند. آیا تأثیر انسان بر طبیعت، درک ما از آن را تغییر می‌دهد؟ با توجه به تأثیر عظیم کربنی پرواز، آیا سفر هوایی از نظر اخلاقی قابل توجیه است؟ آیا بازدید از مکان‌هایی مانند صخره‌های مرجانی یا یخچال‌های قطبی – که در آستانه نابودی هستند – فقط برای آنکه «آخرین فرصت» دیدار را از دست ندهیم، کار درستی است؟ این پرسش‌ها پیش از اواخر قرن بیستم اصلاً مطرح نبودند، اما اکنون به‌درستی به دغدغه‌هایی محوری تبدیل شده‌اند.

■ **به نظر شما چه تفاوت‌هایی میان تجربه سفر در گذشته و سفر امروزی وجود دارد؟ آیا فناوری مفهوم «سفر فلسفی» را تغییر داده است؟** به نظر من یکی از ارزشمندترین جنبه‌های فلسفی سفر، رویارویی با «دیگری» است؛ یعنی مواجهه با مکان‌ها، مردمان و جوامعی که برای ما ناآشنا هستند. همین برخورد است که ما را از فرضیات راحت و عادت‌کرده‌مان درباره چگونگی جهان بیرون می‌کشد و ما را وادار می‌کند پرسش‌های بزرگی مطرح کنیم. اما مشکلی که با فناوری مدرن – مثل تلفن‌های همراه و لپ‌تاپ‌ها – داریم این است که ما را در پله‌ای از آشنایی و راحتی نگه می‌دارند. به‌جای قدم زدن در خیابانی ناآشنا، نگاه کردن به تابلوهای راهنما، گوش دادن به زبانی جدید و ببویدن غذاهای غریب، من مشغول تلفنم هستم، دارم با گوگل‌مپ مسیر را دنبال می‌کنم یا بین اپلیکیشن‌های ترجمه جابه‌جا می‌شوم. یک صدای آشنا تنها یک تماس با من فاصله دارد. دیگر خیلی سخت است که واقعاً احساس تنهایی، غرق شدن و «دور بودن» را تجربه کنیم و به‌نظر من، این اتفاقی ناراتح‌کننده است.

■ **آیا باور دارید که سفر همواره راهی برای کشف خود و یافتن معناست؟ آیا می‌توان آن را تجربه‌ای جهان‌شمول دانست که انسان را به خود و دیگران نزدیک‌تر می‌کند؟** قطعاً! کاملاً ممکن است کسی سفر کند بدون آنکه چیزی درباره خودش بیاموزد و به‌نظر من این موضوع اصلاً اهمیتی ندارد؛ چون تمرکز ما باید بیشتر بر رفتن به دل جهان و تجربه کردن بیرون باشد، نه صرفاً فرورفتن در درون خودمان.

■ **در کتابتان به جنبه‌های روان‌شناختی سفر نیز پرداخته‌اید. آیا می‌توانید توضیح دهید که سفر چگونه بر احساسات و عواطف انسان تأثیر می‌گذارد؟** آلبر کامو جمله‌ای دارد که می‌گوید: «آنچه به سفر

با خود دارد. گفت‌وگو با او می‌تواند الهام‌بخش پرسش‌های تازه باشد؛ درباره نسبت میان سفر و خودشناسی، اخلاق گردشگری و نقش سفر در گشودن افق‌های فکری. این گفت‌وگو، دعوتی است برای همراهی در مسیری که شاید ما را به همان اندازه که از جغرافیا عبور می‌دهد، از مرزهای ذهن‌مان نیز عبور دهد.

ارزش می‌بخشد، ترس است». از دیدگاه کامو، انجام کارهای سخت و ترسناک چهره ما را به روی جهان می‌گشاید. رویارویی با هر چیزی که برایمان دشوار است – چه صخره‌نوردی باشد و چه آشپزی – می‌تواند تأثیر شگفت‌انگیزی بر ما بگذارد. احساس موفقیتی که از دنبال کردن یک نقشه، سفارش غذا به زبانی بیگانه یا حتی رسیدن به جایی دوردست بدست می‌آوریم، فوق‌العاده است.

■ **آیا تجربه شخصی‌ای دارید که احساس کنید درک شما از فلسفه سفر را در زندگی‌تان عمیق‌تر کرده باشد؟** تقریباً تمام سفرهایم را به تنهایی انجام داده‌ام و همین مسئله موجب شده عمیق‌تر درباره سفر فکر کنم. اغلب احساس کوچکی داشتم، جهان بسیار بزرگ است و ما بسیار کوچک. درک اینکه چقدر اندک می‌دانم، نه‌فقط در سفر، بلکه در فلسفه به‌طور کلی برایم سودمند بوده است. بدیهی است که مکان‌های بزرگ و ایده‌های عظیمی در جهان وجود دارد که برای من هنوز ناشناخته‌اند؛ من فقط یک انسانم، با زندگی‌ای کوچک در جهانی عظیم و بی‌کران.

■ **برخی ممکن است بگویند در جوامع مدرن، سفر بیشتر به‌عنوان یک فعالیت تفریحی دیده‌می‌شود تا تجربه‌ای فلسفی. آیا این نگاه می‌تواند از ارزش و معنای عمیق سفر بکاهد؟** مواجهه با ناشناخته‌ها و ناآشنایی‌ها – می‌تواند صرف‌نظر از هدف سفر رخ دهد. بعید می‌دانم که سربازان یا پناهجویان از سفر به اندازه یک گردشگر تفریحی لذت ببرند، اما مطمئناً که آن‌ها هم چیزهای زیادی درباره جهان می‌آموزند.

■ **آیا می‌توان گفت که سفرهای فیلسوفان گذشته اغلب با نوعی امتیاز اجتماعی همراه بوده است؟ این مسئله چه تأثیری بر جهان‌شمولی مفهوم سفر دارد؟** بله، به نظر می‌رسد چنین بوده باشد. امروزه هم هنوز سفر کردن برای کسانی که وقت و پول دارند – که هر دو نشانه‌هایی از امتیاز اجتماعی‌اند – بسیار آسان‌تر است. سفر هرگز به شکلی کاملاً همگانی در دسترس نبوده، هرچند شمار کسانی که امکان سفر دارند، رو به افزایش است. من فکر می‌کنم ارزش‌های نهفته در سفر برای تمام مسافران قابل دسترسی است، اما نباید فراموش کنیم که به دلایل مختلف، همه توان یا امکان سفر کردن را ندارند.

■ **اگر یکی از فیلسوفان بزرگ گذشته می‌توانست امروز سفر کند، فکر می‌کنید چه مقصدی تجربه‌ای را انتخاب می‌کرد؟** سؤال جالبی است؛ دلم می‌خواهد جان لاک را به یک سفر دریایی دور دنیا بفرستم و بینم واکنش او به دیدار با این همه انسان از نقاط مختلف جهان، آن‌هم پشت سر هم چه خواهد بود. کنج‌کاوم بدانم چنین تجربه‌ای چه تأثیری بر دیدگاه او نسبت به جهان می‌گذاشت.

■ **آیا فکر می‌کنید مفهوم «سفر درونی» می‌تواند جایگزین «سفر فیزیکی» شود، یا این دو به هم پیوسته‌اند؟**

بی‌تردید این دو به هم پیوسته‌اند. در ادبیات سفر قرن بیستم، شاهد رشد چشمگیری در توصیف سفرهای درونی و احساسی در کنار سفرهای بیرونی و فیزیکی بوده‌ایم و به نظر می‌رسد این روند همچنان ادامه دارد. من باور ندارم که سفر درونی بتواند جای سفر فیزیکی را بگیرد، اما این اندیشه که سفر در جهان بیرون، دگرگونی‌های عمیقی در درون ما ایجاد می‌کند، ظاهراً جایگاه خود را حفظ کرده است.

■ **به نظر شما، سفرهای آینده مانند اکتشافات فضایی چه تأثیری بر فلسفه و درک ما از جهان خواهند داشت؟** سفر به فضا هیجان‌انگیز است، چون این امکان را فراهم می‌کند که انسان‌ها به مکان‌هایی بروند که پیش از آن هیچ انسانی یا نگذاشته است. این نوع سفر نه‌تنها ما را به یاد کوچکی فردی‌مان می‌اندازد، بلکه نشان می‌دهد کل بشریت در مقیاس گسترده کیهان چقدر کوچک است. رویارویی با هر آنچه در آن‌سوی فضا – چه عجیب و چه شگفت‌انگیز – ممکن است وجود داشته باشد، بی‌شک نگرش ما را نسبت به سیاره کوچک آبی – سبزمان دگرگون خواهد کرد؛ شاید آن را خاص‌تر جلوه دهد یا شاید برعکس. من واقعاً هیجان‌زده‌ام که ببینم در طول زندگی‌ام چه سفرهای فضایی‌ای اتفاق خواهد افتاد.

■ **و سخن پایانی شما برای مخاطبان ایرانی‌تان؟** بهترین چیز در مورد نوشتن کتابی درباره سفر، دیدن سفر کردن ایده‌های آن بوده است؛ واقعاً امیدوارم از کتاب لذت ببرید و در مسیر سفرها و گشت و گذارهایتان، این کتاب مایه‌ای برای اندیشه و تأملتان باشد.

■ info@ostadiofficial.ir

سفر و فلسفه قرن‌هاست درگیر یک رابطه پنهان عاشقانه‌اند؛ سفر بر فلسفه تأثیر گذاشته و فلسفه نیز بر سفر تأثیر داشته است. تعامل میان فلسفه و سفر رویدادهایی پراکنده و تصادفی نبوده، بلکه الگویی پیوسته و مداوم را شکل داده‌اند که همچنان نیز ادامه دارد